بررسی

پیدایش جهان در عرفان یهودی

«زوهر» نام مجموعه‌ای از کتب بنیادین و کلاسیک عرفان یهودی قبالایی است. این اثر شاهکاری در زمینه ادبیات عرفانی به شمار می‌رود و از منابع کهنی همچون تلمود، مبدراش‌ها و آثار عرفانی و فلسفی یهود سود جسته است. زوهر شرحی عرفانی - رمزی و تاویلی بر تورات است. محتوای کتاب زوهر در باب ذات خداوند، منشا و ساختار جهان، ذات و سرشت روح، رستگاری و نجات، ارتباط بین نفس و تاریکی و خویشتن حقیقی با نور خداوند است و بیان می‌کند که چگونه خداوند که قبالاییان آن را «ان-سوف» می‌نامند، جهان را به وسیله ۱۰ سفیروت اداره می‌کند. زوهر قرن‌هاست که بخشی از ادعیه یهودیان به شمار می‌رود و قداست آن همپایه تلمود و میدراش‌هاست و این قداست تا به امروز نیز ادامه یافته است. این کتاب تفسیری عرفانی بر تورات است که در اصل به زبان آرامی و به سبک الواح موسی نوشته شده و مشتمل بر ۱۸ صحیفه است که هریک دربردارنده آرای عرفانی نویسنده آن است. زوهر مهم‌ترین اثر ادبی قبالا است و به‌عنوان حکمتی رازآمیز تلقی می‌شود. بررسی تکوین و شکل‌گیری اعتقادات دینی این کتاب در طی مدت زمانی طولانی و در میان گسترده‌ترین نهضت‌ها در یهودیت، به‌خصوص نهضت‌های دینی، نشان می‌دهد که زوهر به مدت سه قرن از سال ۱۵۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی با تلمود و کتاب مقدس برابری می‌کرده و مورد پذیرش بوده است. این کتاب منشأ آموزه و وحی تلقی می‌شده است.

اخیرا بخش‌هایی از زوهر به فارسی ترجمه شده است. انتخاب بخش‌های کتاب اصلی و ترجمه از زبان آرامی به انگلیسی را گرشوم جی. شولم انجام داده است. شولم (متولد ۱۸۹۷ در برلین و درگذشته در ۱۹۸۲ در اورشلیم) فیلسوف و استاد عرفان کلیمی و پایه‌گذار نوین مطالعات کابالا بود. شولم برای تحقیقات و نطق‌های گرادوری‌شده‌اش تحت نام «جریانات بزرگ عرفان یهودی» (۱۹۴۱) (ترجمه فریدالدین رادمهر، انتشارات نیلوفر) به شهرت جهانی رسید. مجموعه گردآوری‌شده از سخنرانی‌ها و دست‌نوشته‌های وی تحت عنوان «درباره کابالا و نمادهایش» که در سال (۱۹۶۵) منتشر شد، جانی تازه به عرفان قبالا داد و باعث معرفی جهانی و ترویج مکتب قبالا به غیر یهودیان شد. شولم در مقدمه کتاب نشان می‌دهد که قبالا از اجزای اساسی تفکر و تاریخ یهود است و زوهر از مکتب نوافلاطونی یهودی قرون وسطا و مکتب کنوسی تاثیرپذیری گرفته است. مهم‌ترین روشی که زوهر از آن استفاده می‌کند، رمزپا روش استعاری است. در این روش است که به ان-سوف و ۱۰ سفیروت اشاره شده و تورات در سایه آنها تفسیر شده است. ان-سوف واژه‌ای برای خداوند و به معنای لایتناهی است. این واژه عبری به معنای بی‌پایان است و در حقیقت از ان-سوف است که خلقت سفیروت آغاز می‌شود. سفیروت از نمادهایی تشکیل شده که اساس و جوهر قبالا را تشکیل می‌دهند و نشان‌دهنده راز خلقت و رابطه آن با خداوند است. شولم در مقدمه به شکلی موجز زمینه تاریخی زوهر، مشخصه ادبی آن و سپس خاستگاه شکل‌گیری و نویسنده واقعی آن را بررسی کرده است. مترجم فارسی نیز مقدمه‌ای بر کتاب نوشته و در آن به دو جنبه متفاوت سیر تاریخی زوهر و تمثیل‌گرایی در زوهر پرداخته است. کتاب در بخش اول با برشیت یا سفر پیدایش آغاز می‌شود که روایتی است از آفرینش جهان، زن و مرد، روح و... . شیوت یا سفر خروج در بخش دوم و اسفار قلیعت (لاویان، بمیدبار (اعداد) و دواریم (تثنیه) در بخش سوم آمده است. در این دو بخش که هریک به قسمت‌های کوچک‌تری تقسیم شده، مهم‌ترین مفاهیم عرفان قبالا بررسی شده است.

واژه زوهر در کتاب مقدس و در رویای یحزقیل (حزقیال)، بخش هشتم آیه دوم آمده و به معنای نور و روشنایی است. این اثر خود مجموعه‌ای از کتاب‌هایی است که تفسیری بر جنبه‌های عرفانی تورات هستند. قبالایی‌ها معتقدند که کلمات کتاب مقدس نهتنها دربردارنده پیامی الهی است که پیامی فراتر از آن را نیز نشان می‌دهد. تفسیر کتاب مقدسی زوهر بخشی رازورزانه از ادبیات حاخامی است که به زبان آرامی به نگارش درآمده است. زبان آرامی زبان دوره معبد دوم و زبان اصلی بخش‌های وسیعی از کتاب‌های دانیئل (دانیال) و عزرا در کتاب مقدس و زبان اصلی تلمود بابلی است. زوهر نخستین‌بار در اسپانیا پدیدار شد اما شولم با بررسی تاریخی نشان می‌دهد که کتاب زوهر را یک عارف یهودی اسپانیایی به نام مُشه لئونی به رشته تحریر درآورد. اینکه او نویسنده واقعی زوهر است بعدها ثابت شد. زیرا او در دوره‌ای که این کتاب را نوشته بود، اعدام شد. او قبل از کتاب یک حاخام شیمعون بن یوحای، حاخام قوم دوم میلادی، رونویسی کرده است. بر طبق اساطیر یهود، حاخام شیمعون برای فرار از اراده رومیان ۱۳ سال در غاری پنهان شد. در این مدت او به مطالعه تورات اشتغال داشت و در پیسانیا پنهان شد. زوهر را به او تعلیم داد.

زوهر از بخش‌های گوناگون تشکیل شده است. مُشه لئونی، مبدراش پنهان را که نخستین بخش زوهر است، به زبان‌های آرامی و عبری تحریر کرد. این کتاب تفسیری بر بخش‌های تورات و کتاب روت است. مشه لئونی، بین سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۲۸۶ بخش‌های اصلی زوهر را تالیف کرد. این تالیف شیوه عرفانی مغشوشی بر تورات بود که از شماری از آثار ادبی عارفی متقدم تشکیل شده بود. به نظر می‌رسد که زوهر از انتخاط ساختارادبی ظاهری اثری یکپارچه نیست و نمی‌توان آن را همانند کتاب آثار دوران شکل‌گیری قبالا که از همسان زمان و حتی بیش‌تر به سامیده است، روی تفسیر نظام‌مند از جهان‌بینی قبالا دانست. زوهر بعضی اثر طبع‌شده‌ای که به دست ما رسیده، مجموعه‌ای از رسائل و نوشته‌هایی است که از لحاظ صورت ظاهری با یکدیگر سازمان یافته‌اند. ظاهرا اغلب بخش‌های کتاب که به زبان آرامی است از تفسیرهایی بر عبارات کتاب مقدس، مثل‌های گوناه و وعظ‌های طولانی تشکیل شده و حتی سلسله شروح مفصل و هرمنداته حاخام بن یوحای، استاد برآواژه قوم میلادی «دوستان و شاگردانش را نیز در بر می‌گیرد. این شروح بر کتاب مقدس بود و مطابق با معنای پنهان آن نگاشته شده‌اند. دیگر بخش‌ها که قسمت اندکی از تشکیل می‌دهند، رواپت‌هایی نامشخص با کاملا واقعی هستند و صحنه‌ها و اشخاصی که در این اثر به روشی بسیار نمایشی توصیف شده‌اند وجود خارجی ندارند. بخش اصلی زوهر که بر طبق قسمت‌های اسفار خمسه تورات بخش بر برشیت (بیدایش)، شیموت (خروج)، بمیدبار (اعداد)، دواریم (تثنیه)، وییقرا (لاویان) ترتیب یافته‌اند، توجه ویژه‌ای دارد که مبدراشی کهن است و در بستر جزئیات خود از سبک آثار مبدراشی کهن قوم اول میلادی تقلید می‌کند، در حالی که این کتاب در کل از این سبک کذر می‌کند و سبک وعظ‌های متفاوت قوس وصلا را احیاء می‌کند.

زوهر؛ کتاب روشنایی
گرشوم جی. شولم
ترجمه: مهشاهرپانت
ناشر: علمی و فرهنگی
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

مردم و مردم سوم

صدری الخیاری . ترجمه: سهند ستاری

آخر هفته بیکارید؟ خب، یک سر بروید به منطقه سن-دنی و با چند عابر صحبت کنید. یک فرانسوی سیاه‌پوست یا عرب پیدا کنید و از او بپرسید «متعلق به کدام مردم است؟». اگر گفت «مردم فرانسه» حتما جیره‌خور است. اگر صادقانه جواب دهد می‌گوید «من جزو مردم سیاه‌پوست هستم - یا عرب یا برب[1] مسلمان، سنگالی، الجزایری، آفریقایی و...» حالا سراغ یکی از این به اصطلاح فرانسوی‌الاصل‌ها بروید و همین سؤال را از او بپرسید. قطعا نخواهد گفت «من جزو مردم سفیدپوست یا اروپایی یا مسیحی هستم» بلکه می‌گوید «من جزو مردم فرانسه هستم». این تمایزگذاری‌ها می‌توانست به همین‌جا ختم شود. اگر مسئله دو طرف قضیه این بود که جریان‌های خوشایند خود را مشخص کند، مثلا مدو اروپایی که یکی به خود می‌بالد چه دانکرک است و دیگری افتخار می‌کند اهل مارسی است. اما وقتی کسی ادعا می‌کند جزوی از قلان مردم است قضیه چیزی بیش از این است. قضیه مشخص‌کردن آن گروهی از جامعه است که به آن تعلق دارد و آن را رابطه مشخص‌کردن که با دولت، با دیگران، با خود و... دارد. اگر دو بخش بزرگ از این جمعیت فرانسوی، یعنی اکثریت قطع آن - که دولت آنها را به رسمیت می‌شناسد و آنها نیز خود را جزو همین کشور می‌دانند - و اقلیت آن - که دولت آنها را به رسمیت نمی‌شناسد و آنها نیز خود را جزوی از این کشور نمی‌دانند - به این پرسش پاسخ‌های متضادی می‌دهند بعد مشکل استراتژیک مهم برای هر دو طرف پیش می‌آید.

مردم در تقابل با چه کاری ساخته می‌شود؟

سؤال «مردم چیست؟» را طبعا باید با سؤال دیگری جواب داد: «مردم در تقابل با چه کسی ساخته می‌شود؟». اغلب اوقات از خود می‌پرسیم ویژگی‌های ذاتی مردم کدام‌اند. عنوان «ملی»، داستان‌ها یا اسطوره‌هایی که آگاهی یک مردم را رقم‌زده‌اند و... اما این‌ها کمی می‌گیرد. دراینجا ملت مرد به اشیاء - به همین ترتیب فکر می‌کنیم. با اینکه عناصر معروف به عناصر سازنده مردم یا هم جمع نمی‌شوند، یکی نمی‌شوند، یک کل منسجم، به‌هم‌پیوسته و یکدست تشکیل نمی‌دهند. درست از لحظه‌ای که یک عنصر «بیرونی» در برابر هم مردم یک بالقوه یا مردم خصوصت دارد، همه این عناصر تبدیل می‌شوند به قدرت بالقوه‌ای برای بسیج عمومی و معنای سیاسی می‌یابند. یک عبارت، درست است که عناصر زیربنایی تشکل‌دهنده هم تصادفی و ذهنی‌اند نیستند. ولی به خودی خود هم یک ساختن مردم کافی نیستند. این عناصر فقط شرط امکان ظهور موجودیتی به نام مردم‌اند. در عمل برای شکل‌گیری مردم باید یک خصمِ بیرونی وجود داشته باشد. این خصم یک زیربنای قبلی داشته باشد. در عین حال، مردم یک قدرت همسایه، چه مردم متجاوز و چه بخشی از مردم که مضر به حال جامعه تلقی می‌شود. سنگین‌کردن از مردم یعنی سنگین‌کردن از روابط قدرت. یعنی سنگین‌کردن از تاریخ روابط قدرت. از طبیعی از تاریخ است که مفهوم مردم دارد از مقیاس جهانی تحمیل می‌کند: تاریخ مدرنیته سرمایه‌داری و استعماری. گفتن چنین حرفی یعنی تصدیق دو چیز: اول اینکه مفهوم مردم به یک فرم سیاسی مجال پیوز می‌دهد که در کل روابط اجتماعی کرم زمین جاری و ساری است؛ دوم اینکه مفهوم مردم معنای کنیری دارد که نشان می‌دهد مردم در چه زمینه به طور کلی به صحنه آمده است.

آن جهان معنایی که در مفهوم مردم طرح می‌شود و معانی مشخص می‌یابد، به طور کلی در پیوند با مفهوم دیگر ساخته می‌شود که به هیچ وجه با هم یکی نیستند: ملت. شهروندی/حاکمیت، و طبقاتی که فرودست می‌خوانیم. آنچه می‌توان از کثرت این صورت‌های مختلف تبعیض می‌زند، از نهادهای عمومی و خصوصی متعددی می‌گوید که این تبعیض‌ها را ارزیابی می‌کند تا منطق مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها را بشناسد و سازوکارهایی اصلاحی بسازد. این را هم می‌دانیم که این تبعیض‌ها تقریبا در تمام سطوح زندگی اجتماعی به چشم می‌خورند: روابط اقتصادی، هم در بخش خصوصی و هم در حوزه عمومی، کیفیت فضایی شهری، قانون، آموزش، دسترسی به مسکن، فرهنگ و فعالیت‌های اوقات فراغت، بازنمایی در ابزارهای گوناگون ارتباطی، مشارکت سیاسی، حضور در نهادها، و غیره. علیه‌بها: به همین ترتیب می‌دانیم که برخی از بخش‌های جامعه قربانیان خاص تبعیض‌اند. نسل‌های قدیم و سوم مهاجران دهه‌های اخیر، مراکشی‌ها یا آفریقایی‌های سیاه‌پوست، و کسانی که از «خارج از کشور» می‌آیند. در حالی قودم دایم که این صورت‌های متفاوت تبعیض بسیار گسترده‌اند و نسل به نسل تداوم می‌یابند. حال بیایید یک نمودار ترسیم کنیم: یا هر نوع دیاگرامی که برای نشان دادن این عامل‌های تبعیض‌آمیز طراحی می‌شود. «آن را معکوس کنیم». این عامل‌ها، این داده‌ها را «ارجح»: از میان طبقاتِ ۲۵ تا ۵۰ ساله، در بین کل جمعیت فرانسه ۲۰ درصد بیکارند. این رقم در مورد شهروندان فرانسوی که در مراکش و آفریقا به دنیا آمده‌اند یا دانلون خارجی دارند به ۳۰ درصد می‌رسد» (اعداد و ارقام مورد استفاده در اینجا دقیق نیستند و وضعیتی که توصیف می‌شود بیش از اندازه ساده شده است. فقط برای به تصویرکشیدن اظهارات من است). حالا بیایید این نمودار را برعکس کنیم. حال این نمودار را داریم: از میان افراد ۲۵ تا ۵۰ ساله، در بین کل جمعیت فرانسه ۲۰ درصد بیکارند. این رقم برای شهروندان فرانسوی که رگ‌ریشه کذایی فرانسوی دارند، یعنی سفیدها، اروپایی‌ها، و مسیحی‌ها به ۱۰ درصد می‌رسد». این نمودار دیگر نمودارِ نیست که شامل روال‌های تبعیض‌آمیز باشد. بلکه نمودار «امتیازهای خاص» است. اگر با همین شیوه در سایر زمینه‌های زندگی اجتماعی پیش رویم، تصویر واضحی خواهیم داشت از یک جامعه نزادی: جامعه‌ای که مشخصه آن امتیازهای خاصی است که به دسته‌ای از جمعیت اعطا می‌شود که از مولت رسمی خاصی برخوردارند یا برخوردار نیستند: مثلا جامعه همچون سفیدپوستی، مسیحی، اروپایی‌بودن. مفاهیم مانند کسم که چون این «امتیاز خاص» متضمن دسترسی به قدرت دولتی نیز است دولت در تداوم بخشیدن به سیستم نژادی نقش کلیدی دارد. بنابراین «نژادی اجتماعی» را باید دوم نوعی سلسله‌مراتب متعاطفی قدرت در میان گروه‌های اجتماعی دانست. منزلت‌های منزلت‌های آشکار یا نهانی که آن‌ها را با معیار نژاد، رنگ و فرهنگ سامان می‌دهد این گروه‌های اجتماعی را از هم متمایز می‌کند. معیارهایی که در جریان استعمار اروپایی در سرتاسر جهان شکل گرفتند و امروز در قالب اشکال معاصر امپراطوری تداوم یافته‌اند.

در فرانسه، جمع فرانسوی ملی حول ماموریت کلی‌سازی - و متمدن‌سازی - مردم فرانسوی ساخته شده، بی‌شک سلسله‌مراتب اروپای به بهترین شکل لایوشانی می‌شود. در دوره امپراطوری، قوانین «جمهوری» یک تمایز قانونی برقرار کرد بین فرانسوی «حقیقی»، که شهروندی قلمرو اما به دست آورده، و اتباع «بومی» مستعمرات، ولی دول دولت استعماری فرانسه ترجیح داد غلظت نزادی مفهوم مردم فرانسوی را پنهان کند. عین همین اتکار هم در جناح راست وجود دارد و هم در اکثریت قریب به اتفاق جناح چپ، و البته در میان برخی گروه‌های راست افراطی. اگر من بنویسم «مردم فرانسوی همان مردم سفید فرانسه است»، در واقع خودم را در معرض این اتهام قرار می‌دهم که از همان زبانی استفاده کرده‌ام که ملت‌گرایان طرفدار نژادی سفید استفاده می‌کنند. ولی چاره‌ای ندارم جز اینکه بنویسم: «مردم فرانسوی همان مردم سفید فرانسوی است»؛ و برای اینکه دقیق‌تر بگویم اضافه می‌کنم: مردم سفید فرانسوی با ریشه اروپایی و مسیحی. دیگران، آنها که بخت آن را نداشته‌اند که سفید، اروپایی و مسیحی باشند، هم به این مردم تعلق دارند و هم ندارند: این‌ها «مردم سوم» هستند. معنای این حرف این است که مبارزان نوازی می‌گویند بلکه آن چیزی است که تقریبا همه فرانسوی‌ها به وضوح از آن سر در می‌آورند. مهم‌تر از هر چیز، در اینجا منظوم نامیدن واقعیت روابط قدرت و روابط مربوط به نهادهای قدرت اکثریت سفید، اروپایی، و مسیحی در تمام سطوح جامعه است.

«مردم فرانسوی همان مردم سفید فرانسوی است»؛ دیگران، آنها که بخت آن را نداشته‌اند که سفید، اروپایی و مسیحی به دنیا بیایند، هم به این مردم تعلق دارند و هم ندارند: این‌ها «مردم سوم» هستند. دراینجا مطرودم نامیدن واقعیت روابط قدرت و روابط مربوط به نهادهای قدرت اکثریت سفید، اروپایی، و مسیحی در مواجهه با اقلیت مهاجران غیر اروپایی است

بنابراین مفهوم مردم می‌تواند که برخود با چه کاری ساخته می‌شود؟ به اشتباه - به اجتماعی. اما این جایگاه‌ها نمی‌توانند چندان که باید و شاید به مردم مفهوم مدد ببخشند. مفهومی که در کنه آن تخصیص قدرت‌ها و افتخارات سیاسی وجود دارد. یعنی، تقسیم‌بندی‌های قانونی در نظم مدرن دولت. به این ترتیب، معلوم می‌شود که مفهوم مردم قبل از هر چیز یک مفهوم سیاسی است. و بنابراین ضرورتا یک بعد استراتژیک دارد. قدرت باید همیشه در برابر یک حریف یا دشمن واقعی یا خیالی مردم به دست آید و ارضا شود.

مردم نه یا علیه نژاد

ولی اگر به این قلاب سه‌تایی که وجه دیگر اضافه نشود بحث ما درباره مردم بسیار ناقص می‌ماند. وجهی که بدون آن هر دیگر مفهوم از قدرت در افشاء است. منظورم ارتباط است. بر این باورم که مفهوم مردم، به معنای مدرن‌اش، از طریق استعمار در پیوندی تنگاتنگ با تولید اختصاصی قدرت در میان کشورهای اروپایی سیر نموده است. «صراحتا» با نژادشان شناخته می‌شدند. مدرنیته، برخی از مردمان «صراحتا» با نژادشان شناخته می‌شدند. و تا همین اواخر چنین بود (طرفداران جدایی سیاه‌پوستان از سیاپوستان در آمریکا، آلمان دوران هیتلر، آفریقای جنوبی و قبل‌ها). با این‌حال، برابری‌طلبی و یکی‌گرایی بورژوایی معمولا وجه نژادی مفهوم مردم را می‌پوشاند. در مفهوم انتزاعی اومانیستی از مردم مسئله نژاد مطرح نیست: انسانیت واحد است. به مردم- ملت‌ها تقسیم می‌شود نه نژادها.

برای دفع اتهامات نشانه‌رفته، مشخص می‌کنم که منظورم از «نژاد» چیست: با دقیق‌تر «نژادهای اجتماعی». چون نژاد چیزی نیست جز رابطه بین سلطه و مقاومت در برابر ستمی که بر گروه‌های نژادی مختلف می‌رود. برای فهم بهتر اوضاع کافی صرف تعریف کلمات کفایت می‌کند. بنابراین، من به دقت کلمه «تبعیض» (discrimination) را یعنی کلمه متضاد آن، یعنی «امتیاز خاص» (privilege) قرار می‌دهم. سال‌هاست همگان اذعان دارند در افشاء صورت‌های مختلفی از تبعیض وجود دارد که مرتبط است با رنگ پوست، محل تولد، یا فرهنگ. قانون در ما مبارزه با این صورت‌های مختلف تبعیض می‌زند، از نهادهای عمومی و خصوصی متعددی می‌گوید که این تبعیض‌ها را ارزیابی می‌کند تا منطق مستقیم و غیرمستقیم آن‌ها را بشناسد و سازوکارهایی اصلاحی بسازد. این را هم می‌دانیم که این تبعیض‌ها تقریبا در تمام سطوح زندگی اجتماعی به چشم می‌خورند: روابط اقتصادی، هم در بخش خصوصی و هم در حوزه عمومی، کیفیت فضایی شهری، قانون، آموزش، دسترسی به مسکن، فرهنگ و فعالیت‌های اوقات فراغت، بازنمایی در ابزارهای گوناگون ارتباطی، مشارکت سیاسی، حضور در نهادها، و غیره. علیه‌بها: به همین ترتیب می‌دانیم که برخی از بخش‌های جامعه قربانیان خاص تبعیض‌اند. نسل‌های قدیم و سوم مهاجران دهه‌های اخیر، مراکشی‌ها یا آفریقایی‌های سیاه‌پوست، و کسانی که از «خارج از کشور» می‌آیند. در حالی قودم دایم که این صورت‌های متفاوت تبعیض بسیار گسترده‌اند و نسل به نسل تداوم می‌یابند. حال بیایید یک نمودار ترسیم کنیم: یا هر نوع دیاگرامی که برای نشان دادن این عامل‌های تبعیض‌آمیز طراحی می‌شود. «آن را معکوس کنیم». و این عامل‌ها، این داده‌ها را «ارجح»: از میان طبقاتِ ۲۵ تا ۵۰ ساله، در بین کل جمعیت فرانسه ۲۰ درصد بیکارند. این رقم در مورد شهروندان فرانسوی که در مراکش و آفریقا به دنیا آمده‌اند یا دانلون خارجی دارند به ۳۰ درصد می‌رسد» (اعداد و ارقام مورد استفاده در اینجا دقیق نیستند و وضعیتی که توصیف می‌شود بیش از اندازه ساده شده است. فقط برای به تصویرکشیدن اظهارات من است). حالا بیایید این نمودار را برعکس کنیم. حال این نمودار را داریم: از میان افراد ۲۵ تا ۵۰ ساله، در بین کل جمعیت فرانسه ۲۰ درصد بیکارند. این رقم برای شهروندان فرانسوی که رگ‌ریشه کذایی فرانسوی دارند، یعنی سفیدها، اروپایی‌ها، و مسیحی‌ها به ۱۰ درصد می‌رسد». این نمودار دیگر نمودارِ نیست که شامل روال‌های تبعیض‌آمیز باشد. بلکه نمودار «امتیازهای خاص» است. اگر با همین شیوه در سایر زمینه‌های زندگی اجتماعی پیش رویم، تصویر واضحی خواهیم داشت از یک جامعه نژادی: جامعه‌ای که مشخصه آن امتیازهای خاصی است که به دسته‌ای از جمعیت اعطا می‌شود که از مولت رسمی خاصی برخوردارند یا برخوردار نیستند: منزلت‌های همچون سفیدبودن، مسیحی‌بودن، اروپایی‌بودن. مفاهیم قانونی که چون این «امتیاز خاص» متضمن دسترسی به قدرت دولتی نیز است دولت در تداوم بخشیدن به سیستم نژادی نقش کلیدی دارد. بنابراین «نژادی اجتماعی» را باید دوم نوعی سلسله‌مراتب متعاطفی قدرت در میان گروه‌های اجتماعی دانست. منزلت‌های آشکار یا نهانی که آن‌ها را با معیار نژاد، رنگ و فرهنگ سامان می‌دهد این گروه‌های اجتماعی را از هم متمایز می‌کند. معیارهایی که در جریان استعمار اروپایی در سرتاسر جهان شکل گرفتند و امروز در قالب اشکال معاصر امپراطوری تداوم یافته‌اند.

در فرانسه، جمع فرانسوی ملی حول ماموریت کلی‌سازی - و متمدن‌سازی - مردم فرانسوی ساخته شده، بی‌شک سلسله‌مراتب اروپای به بهترین شکل لایوشانی می‌شود. در دوره امپراطوری، قوانین «جمهوری» یک تمایز قانونی برقرار کرد بین فرانسوی «حقیقی»، که شهروندی قلمرو را به دست آورده، و اتباع «بومی» مستعمرات، ولی دول دولت استعماری فرانسه ترجیح داد غلظت نژادی مفهوم مردم فرانسوی را پنهان کند. عین همین اتکار هم در جناح راست وجود دارد و هم در اکثریت قریب به اتفاق جناح چپ، و البته در میان برخی گروه‌های راست افراطی. اگر من بنویسم «مردم فرانسوی همان مردم سفید فرانسوی است»، در واقع خودم را در معرض این اتهام قرار می‌دهم که از همان زبانی استفاده کرده‌ام که ملت‌گرایان طرفدار نژادی سفید استفاده می‌کنند. ولی چاره‌ای ندارم جز اینکه بنویسم: «مردم فرانسوی همان مردم سفید فرانسوی است»؛ و برای اینکه دقیق‌تر بگویم اضافه می‌کنم: مردم سفید فرانسوی با ریشه اروپایی و مسیحی. دیگران، آنها که بخت آن را نداشته‌اند که سفید، اروپایی و مسیحی باشند، هم به این مردم تعلق دارند و هم ندارند: این‌ها «مردم سوم» هستند. معنای این حرف این است که مبارزان نوازی می‌گویند بلکه آن چیزی است که تقریبا همه فرانسوی‌ها به وضوح از آن سر در می‌آورند. مهم‌تر از هر چیز، در اینجا منظوم نامیدن واقعیت روابط قدرت و روابط مربوط به نهادهای قدرت اکثریت سفید، اروپایی، و مسیحی در مواجهه با نسل قلیت مهاجران غیر اروپایی است.

یک نکته دیگر: «پیمان جمهوری» که در آن اینقلوزی و نهادهای سازنده مردم فرانسه با هم تلفیق می‌شوند. پیمانی که کاملا حول شهروندی دموکراتیک، یک توافق اجتماعی بازنویسی مشخص، و تفوق ملت شکل گرفت. در نقطه‌نقاطه‌هایی با شد که خطوط بسیاری از آن می‌گذرد: نژادهای سوم و اجتماعی دارون فرانسه، رقابت با دیگر دولت‌های امپراطوری، و کشاش استعمار. مردم فرانسوی، دولت فرانسوی - و مفاد فرانسوی محصولات این پیمان‌اند: یعنی توسط روابط قدرت شکل می‌گیرند که با استعمار ارتباط داده شده‌اند. امروز عوامل گوناگونی این ساختار را به خطر می‌اندازند: جهانی‌سازی مالی و لیبرالی، نهادینه‌شدن اتحادیه اروپا، توسعه‌طلبی نظامی، و بازسازی انتلافی با «قدرت‌های نوظهور» که اعتراض می‌دهد از زیر بوغ ایالات متحده بیرون بیاید. البته ملاشون مهم سیاست‌های نژادپرستانه نیست. چه تحت ریاست جمهوری او، چه سوسیالیست‌ها. تقویت وجه نژادی «پیمان جمهوری» بوده تا کنار زبانبار عوامل تضعیف این پیمان که بیرون از نظرات آنند جریان شود. تحت لوای نازسازاری «ارزش‌های» جمهوری وارد ارزش‌های «جوب ملی» با اعتقادات فرانسوی‌های مهاجر (از مستعمره‌ها)، تحت لوای «ضرورت» مهار یا توقف سیل مهاجران حمایت از اشتغال «فرانسوی‌ها» و مبارزه با تروریسم و ناامنی، تحت لوای همه اینها مفهوم مردم محدود شده و حول رگ‌ریوشیه کذایی فرانسوی شکل گرفته. یعنی فرانسوی سفید اروپایی مسیحی. به عبارت دیگر، این خط مشی در دست است دقیقا اوضاع وجوه مفهوم مردم فرانسوی را به ساده‌ترین شکل ممکن بیان می‌دهد: یعنی از طریق مقابله با غیرسفیدها. اگر برخی از «ملت‌گرایی» بنیادین ناکاپدی خاص دارند برای «رگ‌ریوشیه فرانسوی»، برخی‌شان‌ها تاکیدی خاص دارند برای «ارزش‌های جمهوری». به این ترتیب، مفهوم مردم به یک فرم سیاسی مجال پیوز می‌دهد که در کل روابط اجتماعی کرم زمین جاری و ساری است؛ دوم اینکه مفهوم مردم معنای کنیری دارد که نشان می‌دهد مردم در چه زمینه به صحنه آمده است.

آن جهان معنایی که در مفهوم مردم طرح می‌شود و معانی مشخص می‌یابد، به طور کلی در پیوند با مفهوم دیگر ساخته می‌شود که به هیچ وجه با هم یکی نیستند: ملت. شهروندی/حاکمیت، و طبقاتی که فرودست می‌خوانیم. آنچه می‌توان از کثرت این صورت‌های مختلف‌کرا برنمی‌دارند، سرمشقی که حول مفاهیم مردم و حاکمیت مردمی شکل می‌گیرد. صریح‌ترین بیان این کرایش بی‌شک گرد هم آمدن «جناح چپ-چپ‌گرایان» حول «جبهه چپ» و ژان-لوک ملانشون است. که مخالف حزب سوسیالیست و متحد حزب کمونیست فرانسه است و کفتار ضدلیبرال و ملت‌گرای خود را حول مفهوم مردم گرد می‌آورد. در انتخابات ریاست‌جمهوری گذشته [۲۰۱۲] ملانشون ۱۱ درصد آرا را کسب کرد. آن‌هم به لطف کارزاری که می‌توان در دو شعار خلاصه کرد: «نه‌به‌باد مردم» و «مردم عوام‌اند قدرت‌اند». به این ترتیب، او در طول کارزار انتخاباتی‌اش بر همان حاکمیتی اتکاء کنند که بود که خرد لیبرالی خیلی‌سازی، نهادهای مالی بین‌المللی، و بانک مرکزی اروپا از آن را از مردم فرانسه سلب کرده بودند. ملانشون جواستش جمع بود که از حاکمیت مردمی یعنی به حاکمیت ملی و دولتی در نروج تمایل داشت. مفهوم مردم به معنای غالب آن نزد «جبهه چپ» در واقع کمک می‌کند تا مفهوم مسائلی که بنابراین، طرح ملانشون برای سیاه‌ها، عرب‌ها، و مسلمانان فرانسوی فقط می‌تواند این باشد که درون «مردم واحد و تفکیک‌ناپذیر»، نهادهای سازنده آن، فرهنگ غالب آن، تاریخ «ملی» آن، و هنجارهایش ادغام شوند. به همین دلیل، محض نمونه، او بدون درای تردید هرگونه ارتباط با مفهوم اسلام‌ورامی را انکار می‌کند و کاررد غارتی از سکولاریسم به راه می‌اندازد. یعنی، برای بسری تنزل جایگاه مسلمانان و بدنام‌کردن یک مذهب، مذهبی که آن را تهدیدی برای هنجارهای اروپایی فرانسوی سفید مسیحی می‌دانند. در حال حاضر این مفهوم قدرت‌اند: به این ترتیب، او در طول کارزار انتخاباتی‌اش بر همان حاکمیتی اتکاء کنند که بود که خرد لیبرالی خیلی‌سازی، نهادهای مالی بین‌المللی، و بانک مرکزی اروپا از آن را از مردم فرانسه سلب کرده بودند. ملانشون جواستش جمع بود که از حاکمیت مردمی یعنی به حاکمیت ملی و دولتی در نروج تمایل داشت. مفهوم مردم به معنای غالب آن نزد «جبهه چپ» در واقع کمک می‌کند تا مفهوم مسائلی که بنابراین، طرح ملانشون برای سیاه‌ها، عرب‌ها، و مسلمانان فرانسوی فقط می‌تواند این باشد که درون «مردم واحد و تفکیک‌ناپذیر»، نهادهای سازنده آن، فرهنگ غالب آن، تاریخ «ملی» آن، و هنجارهایش ادغام شوند. به همین دلیل، محض نمونه، او بدون درای تردید هرگونه ارتباط با مفهوم اسلام‌ورامی را انکار می‌کند و کاررد غارتی از سکولاریسم به راه می‌اندازد. یعنی، برای بسری تنزل جایگاه مسلمانان و بدنام‌کردن یک مذهب، مذهبی که آن را تهدیدی برای هنجارهای اروپایی فرانسوی سفید مسیحی می‌دانند. در حال حاضر این مفهوم قدرت‌اند: به این ترتیب، مسلمانان را یک گروه‌های دیگری که در مستعمرات به تبدیل آمده‌اند به کار می‌رود. نشان‌دهنده بیرون‌گذاشتن آنها از دایره مردم است. به عبارت دیگر، اگرچه سودای مفهوم مردم بازنمایی کل جمعیت محروم فرانسه است. این مفهو